



عباسقلی گلشانیان

خاطرات زندگی سیاسی من

۶

شد پرسید این معاونین چقدر حقوق میگیرند؟
گفته شد ماهیانه سیصد و پنجاه تومان .
بدون اطلاع ما دستور داد حکمی تهیه
کنند که برای معاونین ماهیانه سیصد و پنجاه
تومان و برای مدیران کل ماهیانه دویست و پنجاه
تومان اضافه حقوق پرداخت شود . من و آقای
صالح پرسیدیم این اقدام با اجازه شاهنشاه
صورت گرفته است ؟

گفت ضرورتی ندارد . باینجهت آقای
صالح تاروژی که در خدمت بود و من تا موقعی
که خودم کفیل وزارت دارائی شدم از این اضافه
استفاده نکردیم و همه ماهه به خزانه مسترد
میکردیم . خلاصه امیر خسروی در نظر اول
شخصی خشن مینمود ولی در عمل اینطور نبود .
فقط چون در خدمت نظام بود علاقه داشت کاری
که میگفت و میخواست فوری اجرا شود و گاهی

اتفاق آن سال خشکی بود و اکثر ایالات
گرفتار خشک سالی بودند که یا مجبور بودیم
مثلاً از تبریز و آذربایجان گندم به کرمان
ببریم یا از کرمانشاهان به خراسان .
آن زمان هم صحبت خرید غله از خارج نبود
و کسی جرأت اظهار آنرا هم نداشت چه رسد که
اقدام کند ، کم کم آقای امیر خسروی هم به
اهمیت کار تشبیت غله واقف شد یعنی من ایشان
را بجریان میگذاردم چون موضوع بسیار حساس
بود تا حدی که خود آن مرحوم مکرر میگفت اگر
یکروز در تهران گندم نباشد اول دکتر امینی
مدیر کل اقتصادی ، بعد گلشانیان معاون و
دست آخر وزیر دارائی را اغلب حضرت بدار
میکنند .

مرحوم امیر خسروی مردی بود بلند نظر
و خوش قلب . برای نمونه وقتی وزیر دارائی

علی امینی



با اختلاط جوهرم باز سه‌ماهه روز بعد رانداشتیم . شاید خوانندگان این خاطره‌ها نزدیک کنند ولی به آنچه در دنیا مقدس است و بخدای یگانه این بیان من عین حقیقت است من تصمیم خود را گرفتم که اگر تا آخر شب از رسیدن گندم خبر نرسیدانتحارکنم و برای اینکار مقداری تریاک تهیه کرده بودم منتهی خدا تفضل کرد ساعت ده شب واگنهای گندم رسید ولی چون در راه تأخیر داشت لوکوموتیوران قطار را به سیلو نبرده و خود بمنزل رفته بود . من از رئیس غله خواهمش کردم رفت منزل لوکوموتیوران و مبلغ دوپست تومان باو داد که آمد و قطار را به سیلو برد که تا صبح منتظر نشویم و شبانه آرد تهیه شد و صبح به دکانهای نانواشی داده شد . این پیش آمد که شد من تصمیم گرفتم مرحوم امیر خسروی را هم هم‌روزه در جریان بگذارم ، که لااقل اگر تصادفی رخ داد ایشان هم بی اطلاع نباشد . مرحوم امیر خسروی بدون توجه باینکه وسيله کافی برای رساندن مقدار زیاد گندم به تهران داشتیم و نه گندم موجود بود چون محصول

سختگیریهائی میکرد که با منطق منافات داشت ولی بعد پشیمان میشد و سعی میکرد هر طور شده طرف را استمالت کند . مکرر وقتی دستوری میداد که قابل اجرا نبود من بایشان تذکر میدادم . میگفت میدانم ولی باید حسد اعلای تقاضا را در کار داشت تا اشخاص تمام کوشش خود را برای انجام آن بکار برند . البته اغلب موجب ناراحتی و دلسردی افراد می شد و من که بار و سای دارائی چندین سال بود کار کرده بودم نمیخواستم آقایان مأیوس شوند ناچار بودم در مواردی اعتراض سخت بکنم و این اعتراضها گاهی مجربه دلخوری میشد . بخصوص که میدیدم دستورهائی ایشان برخلاف منطق و اصول و گاهی هم بی معنی است .

برای مثال یک موضوع که منجر به قهر من شد که تا چند روزی از رفتن بنزد ایشان اعراض کردم ذیلاً " بیان می کنم : شوشگاه علوم انسانی همانطور که در صفحات قبل اشاره کردم وضع محصول غله در سال ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ بد بود و ما برای تأمین نان شهرها بخصوص شهر تهران ناچار بودیم از محصول خوزستان که تازه بدست آمده بود به اصطلاح گندم را ترکوب کرده با راه آهن و کامیون مصرف روزانه را به تهران بیاوریم و اغلب ترن دیر میرسید و من ناراحت دقیقه به دقیقه اطلاع میگرفتم محموله آنروز رسیده یاخیر ؟

یاد دارم یکشب فقط برای یکروز تهران گندم داشتیم و اگر شب گندم نمیرسید مسلماً " روز بعد در تهران نان نبود و سیلو خالی حتی



سید محمد سجادی

من دیگر طاقت نیاوردم و گفتم هر کامیون بیشتر از پنج تن نمیتواند بارگیری کند (چون در آن زمان کامیون بزرگ نبود یعنی پلها و جادهها حرکت کامیون بزرگ و تریلی را تحمل نمیکردند) برفرض درست بودن پل برای ده هزار تن غله دو هزار کامیون لازم است که شاید در تمام کشور نباشد .

ایشان بدون توجه باین منطق روبه استخوان کرد و گفت : اگر تا فردا این مقدار گندم به تهران نرسد من شمارا در وسط حیاط وزارت دارائی شلاق میزنم .

ما این تهدید را شوخی پنداشتیم و خیال کردیم برای تحریک استخوان به کوشش بیشتر است . جلسه ختم شد و کارهای دیگر دارائی مطرح گردید فردای آنروز بعد از ظهر که امیر خسروی

سال گذشته تمام شده بود و ما از محصول سال نوحتی با ترکوب کردن تمام از خوزستان و کرمانشاهان گندم به تهران میآوردیم گفت باید یک ذخیره کافی برای تهران تهیه کنیم و البته این مطلب صحیح بود ولی عملی نبود . در هر حال برای اجرای نظریه خودش سرپرست وزارت دارائی تشبیت غله که یادم میآید مرحوم استخوان از رؤسای خوب ادارات و مردی پاکدامن بود در حضور آقایان معاونین و مدیران کل و خانم گلدنبرگ خواست و پس از استفسار از موجودی انبار گفت تا فردا عصر باید ده هزار تن گندم وارد سیلو شود . این حرف که بیشتر به شوخی شبیه بود همه را مسحاب کرد سچاره استخوان گفت اگر در خوزستان گندم باین اندازه موجود باشد تازه وسیله حمل نداریم .

گفت من به وزیر راه تلفن میکنم واگن در اختیار شما بگذارند و به دکتر سجادی وزیر راه تلفن کرد . وزیر راه جواب داد : مقدمات راه آهن کم است . حمل اسلحه و سایر محمولات ارتش احتیاجات در بار ، کالاهای مردم همه هست ، فقط روزی یک واگن که پانزده تن میشود میتوانم در اختیار اداره غله بگذارم . . .

مرحوم امیر خسروی هرچه اصرار کرد جواب رد شنید . عصبانی شد و در تلفن گفت من با کامیون جنس میآورم .

وزیر راه گفت متأسفانه پل اندیشک چند روز است خراب است و کامیون عبور نمیکند .

گفت من بیست و چهار ساعت پل را درست میکنم . معلوم است طرف چقدر خندید . بعد تلفن را قطع کرد و گفت : با کامیون حمل کنید .

چند روز رفتم و نصیحت کردم که این طرز رفتار بسیار ناپسندیده است و با صاحب منصبان دولت که یک عمر زحمت کشیده و وظیفه خود را خوب انجام داده‌اند نباید اینطور رفتار کرد که موجب دلسردی آنان و خرابی کارها شود.

گفت من میدانستم نظرم عملی نبود ولی وقتی بیش از حد با شاخص فشار وارد آمد از ترس حداکثر کوشش خود را خواهند کرد بعد استناد کرده گفته ناپلئون که معروف است وقتی در مقابل دستورهای سخت به افسران باو گفتند این کار غیر ممکنست اجرا شود.

(impossible) او می‌گفت :

- impossible n'existe pas

ذکر مطالب فوق و هزاران داستان دیگر از مرحوم امیر خسروی که همه حکایت از لحاجت و بی‌اطلاعی او بود از موضوع ما خارج است فقط بطور خلاصه می‌گویم تمام مدتی که ایشان وزیر دارائی بودند و من معاون اقتصادی ،

روزی نبود که پیش‌آمدی نکند . کم کم کار من بجائی رسید که کمتر بدفترش میرفتم و او هم مکرر میگفت من نقشه‌های بزرگ اقتصادی دارم گلشائیان مانع است . من هم از ترس اینکه مورد عتاب و خطاب واقع شوم نمیتوانستم استعفا دهم و چاره‌ای نداشتم که هر روز شاهد بی‌ترسیتی‌ها و کارهای بی‌رویه امیر خسروی باشم و مکرر از دوست ارجمند مرحوم دکتر غنی چاره‌جویی می‌کردم حتی کارم به فالگیری و جادوگری رسید یعنی یک زنی بود که فال ورق میگرفت ، دعا میداد و سر کتاب میگرفت نرسد او رفتم تا دعا و سر کتاب بگیرد که بمن آسیبی نرسد .

به وزارت دارائی آمد قبل از دعوت آقایان مدیر کل و معاونین بدفترش که معمول همه روزه بود من دپدم از پشت پنجره تمام فضای حیاط عمارت خوابگاه که وزارتخانه بود پیش خدمت‌ها و مأمورین به صفا ایستاده اند و مثل اینکه انتظاری دارند . به دفتر روزی بر احضار شدیم . بیچاره استوان هم آمد . امیر خسروی پرسید چقدر گندم از دیروز تا بحال به سیلو رسیده : استوان جواب داد یک واگن و دو سه کامیون که مجموعاً "هشتاد تن" میشود . با تشدد پرسید مگر نگفتم باید ده هزار تن گندم بیست و چهار ساعت به تهران برسد ؟

استوان گفت قربان ما کوشش خود را کردیم بیش از این عملی نبود . یک مرتبه امیر خسروی از جا در رفت . زنگ زد پیش خدمت آمد باو گفت مأمورین حاضر باشند و شلاق که بنا بود تهیه کنید آماده سازید .

پیش خدمت جواب داد همه چیز حاضر است . امیر خسروی گفت آقایان بفرمائید برویم حیاط ناظر شلاق خوردن رئیس اداره تشبیه غله باشیم و حرکت کرد . من دیگر تحمل نیاوردم و بانهایت عصبانیت گفتم این چه مسخره بازی است مگر اینجاسرباز خانه است و رو کردم به آقایان و گفتم بفرمائید برویم سر کارهایمان و به استوان هم گفتم برو دفتر من و با تعرض از اطاق امیر خسروی خارج شدیم و به استوان گفتم تو برو منزل و در وزارتخانه نمان چون من اطمینان ندارم خل‌خلی امیر خسروی تمام شده باشد .

تا چند روز دفتر ایشان نرفتم پس از

ملاحظاتى در فرهنگ هندویرانى

۳

بزرگترین و عمیق ترین انقلاب که از لحاظ وسعت دامنه و قوت تاثیر و ثبات و دوام در تاریخ هند بی نظیر است بوسیله اسلام در آن کشور صورت گرفت . اعراب نخستین بار سال چهل و چهارم هجرى به فرماندهی مهلب بن ابی صفره از راه کابل و خیبر یعنی از سوی شمال غربی هند تا پیشاور و لاهور پیش رفتند و بعد بسال نود و سه هجرى از راه شیراز و کرمان و بلوچستان و مکران بدستىاری سپاهیان ایرانی و به سرداری محمد بن قاسم بن - حکم بن ابی عقیل ثقفی سند و مولتان را بگشودند . لیکن چون اسلام ایشان هنوز بصورت بدوی و حملاتشان بقصد غارت و برده گیری بود جز ویرانى و ناامنى و کشته و نفرت چیزی برجای نگذاشتند . از آن تاریخ تا آغاز قرن پنجم هجرى سند و مولتان اسما " در قلمرو عباسیان و یا صفاریان بشمار میرفت اما واقعا " حکومت منظمى نداشت و آشیانه آوارگان و میدان ناخت و تازمتمردان بود و اسلام آنها با صیغه عربیت خود اثرى در بهبود وضع اجتماعى و اقتصادى نگذاشت .

در حقیقت اسلام وقتى انقلاب فرا گیر در زندگی هند پدید آورد که همراه با تمدن ایرانی و همدوش با زبان و ادب و علم و هنر ایرانی بوسیله غزنویان و اخلاف ایشان در آن کشور رایج شد . این بار میلیونها هندو را که دارای افکار و عقاید وابسته وادیان و آداب و سنن گوناگون و طبقات مختلف اجتماعى بودند باهم یک رنگ و همداستان کرد و سطح زندگی فردى و اجتماعى را بالا برد و سرزمین هند را که تا آن زمان در حال انزوا بسر میبرد به دنیای متمدن مربوط و متصل نمود . این بار دامنه نفوذ اسلام نامحدود بود و نه تنها در سراسر هند بلکه بممالک جنوب شرقى آسیانیز سرایت کرد و بدون استفاده از شمشیر در پرتو فرهنگ درخشان همه آن نواحى را تسخیر نمود . اهل علم و ادب ایران همراه با سپاهیان خراسانى به هند رفتند و به هندوان علم و دین یاد دادند . هند محل تلاقى آراء و عقاید مختلف و میدان فعالیت فکرى و هنرى از هر دسته و فرقه گردید - تمدن اسلامى ایرانی سطح زندگی را بالا برد و دروازه های بسته هند بروى دنیای متمدن گشوده شد . اگر تعصبات جاهلانه در سایر بلاد مانع رشد اندیشه و دانش بود هند مأمّن همه علماء و هنرمندان و ارباب

مذاهب مختلف گردید . زبان و خط فارسی بعنوان زبان مسلمانی و شعار مسلمانی و زبان فرهنگ اسلامی هند را فرا گرفت و در تمامی السنه محلی نفوذ کرد .

هندمیدان تجلی هنر و علم و ذوق و ادب ایران گردید . علمای ایرانی معمای پیچیده هند را با تالیف کتب سودمند و تحقیقی برای دنیای متمدن حل کردند . اسلام همراه با تمدن اسلامی ایران راه نجات هندوان محروم بود . فشار طبقات بالا و هرج و مرج عقیدتی و اقتصادی و فقدان عدالت اجتماعی که قشر فشرده مردم و طبقات پائین را بستوه آورده بود با این دین تازه از میان برداشته شد ، و وجود عقاید زشت و سخیف امثال بت پرستی و مارپرستی و شیطان پرستی و گاوپرستی و کوه و دریا و آفتاب پرستی و " لنینگا " پرستی ؛ جای خود را به شریعت مساوات و توحید داد . بعبارت دیگر انقلاب بزرگ اسلامی اگر چه مانند طفیان نیل ابتدا با خشونت و ویرانی همراه بود اما عاقبت به سر سبزی و آبادانی و نعمت و برکت منجر شد و با میل و رغبت اکثریت مردم مربوط گردید . البته اشراف متعصب که غرور طبقاتی و عزت جاه اجازه هم رنگ شدن و تساوی با طبقات پایین را به ایشان نمیداد با اسلام به مخالفت و با مسلمانان بجنگ پرداختند . نتیجه این منازعات متحد شدن مسلمانان و تشکیل ملت اسلامی و حکومتیهای مسلمان گردید که آخرین آنها همین پاکستان و - بنگلادش است .

* * *

مهلَب بن ابی صفره در ترک تازی خود به پیشاور و لاهور به گرفتن برده و تاراج و قتل مخالفان اکتفاء نمود و با غنائم حاصله از همان راه که آمده بود برگشت (سنه ۴۴ هـ) بعد از - فتح سند اتفاق افتاد و آن ناحیت ، ضمیمه متصرفات عرب شد .

عربها از دیرباز با هند روابط بازرگانی داشتند و کم و بیش آن سر زمین را میشناختند . وجود کلمات هندی در قرآن و اشعار عرب جاهلی شاهدان این رابطه دیرین است .

اولین برخورد نظامی عرب با هند بعد از اسلام و بسال ۶۳۶ میلادی در عهد عمر صورت گرفت ، درین سال نخستین کشتی جنگی عربی در آبهای سند پیدا شد . این کشتی حامل سر بازان مغیره بن ابی العاص و عازم فتح بندر " دیبل " (نزدیک کراچی کنونی) بود چچ (پادشاه) سند که سامه بن دیواییچ نام داشت این لشکر را بشکست و مغیره را بکشت ، در عهد عثمان و علی و معاویه نیز حملاتی بر سند روی داد که همه با شکست مواجه گردید . قسمت این بود که این فتح در عهد ولید بن عبدالملک و بدست محمد بن قاسم داماد و پسر عم حجاج بن یوسف ثقفی صورت گیرد .

پادشاه سرندیپ (سری لانکا) جمعی از زنان و کودکان تجار مسلمان را که در آن جزیره بی سرپرست مانده بودند با هدایایی نزد حجاج میفرستاد . قضا را در نزدیکی بندر " دیبل "

کشتی این مسافران را باد مخالف بساحل راند و بخاک نشاند دزدان " نکامره " سندی آن کشتی باد آورده را غارت کردند و زنان و کودکان مسلمان را به اسیری بردند . حجاج با اجازه خلیفه عازم جنگ با " داهر " پادشاه سند شد و لشکری به سرکردگی " بدیل بن طهفه بجلی " بجنگ داهر روانه کردولی " جیسیه " پسر داهر اورا بکشت و لشکرش راتار ومار کرد . حجاج وقتی این خبر را شنید تصمیم گرفت با تمام قوا چچ سند را در هم شکند و اسرای مسلمان را آزاد کند . وی که شاعری چیره دست بود این اشعار را بسرود :

دعالمالحجاج فارسه بدیل	وقدمالالعدوعلی بدیل
وشمر ذیلهالحجاج لما	دعاه ان یشمره بذیسل
فدیت المال للغاراتحشوا"	بلاعدیعدولا بکیسل

باین جهت داماد هفده ساله خود را که حوانی شجاع و باهوش بود به امارت سند و هند برگزید و مامور استرداد اموال و اسیران مسلمان از دریا زنان سندی کرد .

محمد بن قاسم ابتدا شهر شیراز را در محل فعلی آن بنا کرد و جمع کثیری از جنگاوران ایرانی را بخدمت گرفت و بعد از یکسال تدارک و تهیه از راه کرمان و مکران خود را بسند رسانید ابتدا قلعه " نیرن کوت " سپس " دبیل " را بگشود و اسرای مسلمان را آزاد نمود آنگاه " سروستان والور " را فتح کرد و داهر شاه سند را در روز پنجشنبه دهم رمضان سال ۹۳ هجری (۷۱۲ میلادی) بکشت و شهر الور را غارت کرده بتکده آنرا به مسجد تبدیل نمود — بعد " برهمناباد " و " اسکندره " را بگشود و پسران داهر را بقتل رسانید — در اوایل ربیع الاول سال نود و چهار شهر مولتان نیز تسلیم شد و با این فتح گنجها و ذخائر داهر و زن و دو دختر او بدست محمد بن قاسم افتادند — محمد بن قاسم دختران داهر را به خلیفه پیشکش کردولی خود او بیش از سه سال در سند نماند — سلیمان بن عبدالملک اورا احضار کرد و صالح بن عبدالرحمن والی عراق که بامنسوبان حجاج بشدت خصومت داشت محمد را در واسط زندانی و بعد بقتل رسانید (۹۶ هـ) وی این دو بیت را در زندان واسط سروده است :

ولئن ثویت بواسط وارضها	قلرب فارس فتیه قد رعته
رهن الحدید مکبلا مغلو لا	ولرب قرن قدر ترکت قتیللا

ایران‌شناسی در استان «الکساندره‌وچکو»

۲

مطلب دیگری که هوچکو راجع به تئاتر فارسی در این کتاب ارائه میدهد صحنه‌ای است به اسم "تماشا". برگزار کنندگان این صحنه‌ها اشخاصی هستند که بآنها لوتی خطاب میکنند و بازیگری همراه دارند و خرسی یا عنتری . هوچکو می‌نویسد چون این صحنه‌ها غالباً برای خندانند مردم است هیچ‌کس این زحمت را بخود نداده است که آنرا جدی تلقی کند و با اصطلاح بروی کاغذ بیاورد . کلماتی که بازیگران این صحنه بکار می‌برند کلماتی است که از دهان مردم گرفته شده است و اشاره بزندگانی و سنت‌های آنها است سپس با تقلید و اشاره تأثیر این کلمات را کامل میکنند (آنچه که در نزد رومی‌ها Gesticulation نامیده شده است). آنها چون بازیگران قدیم اروپا که صورت خود را با درد شراب می‌آلودند قیافه خود را با آرد یا زرده تخم مرغ نقاشی میکنند . سپس می‌نویسد برای اینکه این صحنه‌ای که بنام تماشا خوانده شده است بهتر فهمیدن شود بطور نمونه صحنه کوچکی از آن را بدست میدهیم :

باغبان

صحنه تماشا باغی را نشان میدهد - هنگام تابستان است - دو باغبان لباسی از پوست گوسفند بر تن دارند که وسط بدن آنها را می‌پوشاند ، یکی از آنها بنام باقر نامیده میشود و دیگری با اسم نجف ، باقر مردی ثروتمند و دارای دختری زیبا است که او را در اطاقی محبوس ساخته است ، نجف جوانی است فعال و زرنگ و مکار ، این دو تن درباره اینکه میوه‌های باغ این یک بر آن یک برتری دارد بحث میکنند و هر کدام میوه‌های باغ خود را به چیزی برتر و زیباتر تشبیه میکنند سرانجام بین آنها کشمکش و زدو خورد در میگردد که این صحنه اسباب خنده مردم را فراهم میکند و بالاخره باقر مغلوب میشود و سپس با هم صلح میکنند و باقر به نجف پیشنهاد میکند که از آن شرابی که میگویند حرام است جامی بگیرند ؟ در اینجا آنها به تمسخر ملا می‌پردازند و به عنوان شاهد این شعر را میخوانند :

توخون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوارتریم

سپس باقر کیسه پولی از جیب خود بیرون میکشد و به نجف میدهد که با اصطلاح مخلفاتی

برای باده نوشی فراهم کند سفارش های گوناگون باو میدهد و چون نجف به قصد تهیه سفارشات حرکت میکند باز اور آبا واز میخواند و آنچه از قلم افتاده است بیاد او فرا میدهد و این صحنه مکرر میشود بطوری که بالاخره نجف که بیش طاقت شنیدنش نمانده است گوشهای خود را با دست می پوشاند و برای تهیه سفارشات دور می شود . باقر به تهیه مقدمات ناهار می پردازد . بالاخره صحنه تماشا با برگزاری ضیافتی که این دو تهیه دیده اند پایان می پذیرد . آنها بقدر کافی باده می نوشند و به این باده نوشی نجف با نواختن گیتار وجد و نشاطی تازه می بخشد و هر دو بخواب میروند ولی نجف که خواب او جز حیل های بیش نیست به جانب دختر باقر می رود و با نواختن گیتار باو اظهار عشق میکند و صحنه در اینجا پایان می یابد . هوچکو در اینجا می نویسد که در ایران که تئاتر یا کاباره وجود ندارد می توان حدس زد که این صحنه بر روی تماشاجی چه تأثیری می گذارد .

صحنه دیگری که هوچکو آترا مؤثرتر و جالب توجه تر از تماشا میداند "خیمه شب بازی است" . هوچکو می نویسد که این نوع بازیگری از قدیم در ایران معمول بوده است بخصوص بیشتر نزد بیابان نشینانی که از نژاد ترک بوده اند . اروپائیان مطالبی در مورد مقایسه اینگونه نمایشها نوشته اند و نتیجه گرفته اند که پهلوان خیمه شب بازی در هر کشوری نمونه ای است از ملیت و سنت آن کشور که از بین مردم عادی انتخاب شده است و نشانه ای است از افعال و عادات و فرهنگ آن قوم ، پهلوانان این خیمه شب بازی که میشود آنها را با هم مقایسه کرد یک وجه اشتراک کلی با هم دارند . همه آنها مردمی هستند خوش خور و خوش نوش که تمام چیزهای خوب عالم را برای خود میخواهند مردمی زنده دل و شاداب ولی بد جنس و بد خواه نیستند بلکه خوشدل و نیک نفس بشمار می آیند با استثنای پهلوانان اینگونه نمایش در فرهنگ انگلستان که کینه توز و دشمن پيشه اند آنها عادت دارند که یکدیگر را از میان بردارند . پهلوان خیمه شب بازی ایرانیان با اسم کچل پهلوان نامیده میشود او لباس خاصی بر تن ندارد بلکه آنچه او را امتیاز می بخشد همان کچل بودن او است . از جهت خصایص و اخلاق و رفتار این پهلوان شباهت زیادی به پولی شینل شهر ناپل دارد ولی آنچه او را از این پولی شینل شهر ناپل یا پولی شینل فرانسه یا آرلکن مشخص میکند تعلیمات مذهبی او است و زیرکی و باصطلاح آب زیرکاه بودن او . او فاضل است - شاعر است . جمله های عربی را می تواند بخوبی واز بن حلق ادا سازد - کار او تمسخر ملا است و اظهار ارادت بزنان و گاهی بساده غلامان .

این مطالب از دو کتاب زیر تلخیص شد :

- ۱ - ایران و لهستان در طی قرون تألیف استانیلاس کوشتاوا و کووسکی
- ۲ - تئاتر پیرسان تألیف الکساندر هوچکو .

ادیب بجنوردی



مرحوم سید حسین موسوی نسل معروف با ادیب بجنوردی فرزند میرزا ابوالحسن در سال ۱۳۵۵ هجری قمری در قریه خراشاه واقع در شصت کیلومتری جنوب بجنورد متولد شد .

مرحوم ادیب دو ساله بود که پدرش وفات کرد طبق معمول محل در سن هفت سالگی او را بمکتب گذاشتند دروس مقدماتی و صرف و نحو و خواندن قرآن مجید را در آنجا خواند و در سن پانزده سالگی بمشهد آمد و در مدرسه نواب بادامه تحصیل مشغول شد ، صرف و نحو و ادبیات را نزد مرحوم حاجی محقق قوجانی و فاضل بسطامی و آقا شیخ عبدالعزیز و

عبدالخالق و بالاخره در محضر استاد ادب عصر مرحوم ادیب نیشابوری تکمیل کرد معلم ریاضیات آن مرحوم آقا میرزا عبدالرحمن مدرس و معلم هیات ایشان مرحوم مشکان طبسی بودند . سطح فقه و اصول را نزد مرحوم حاج شیخ حسن برسی و میرزا قدوس ابهری و سایر اساتید وقت تلمذ کرد .

حکمت را نزد مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم نیشابوری که از شاگردان بلاواسطه حکیم شهیر حاج ملاهادی سبزواری بود و از درسهای فلسفه مرحوم آقا سید محمد بجنوردی عم گرامیش و همچنین حاج فاضل استفاده مینمود .

منطق را نزد حاجی محقق و خارج فقه را تاسی سالگی نزد حاج شیخ حسنعلی تهرانی و بعداً در محضر آیت اله زاده خراسانی و مرحوم آیت اله العظمی قمی تحصیل کرد و در

مجالس تفسیر عرفانی مرحوم حاج میرزا حبیب نیز حضور پیدا میکرد. آقایان صدراالاطبا و اشرف الاطبا و مشیرالاطبا قانون بوعلی و شرح نفیس و تشریح پولک را بایشان درس میدادند.

در ۱۳۲۴ قمری که مصادف با اعلام مشروطیت بود خدمات فرهنگی ادیب بجنوردی در اولین مدرسه مشهد که بنام معرفت باز شده بود شروع گردید همچنین در مدارس مظفری و مؤسسات شرکت فرهنگ دروس قدیمه از قبیل ادبیات و منطق و درسهای جدید فیزیک و شیمی درس میداد.

در صدر مشروطیت ادیب عضو مؤثر حزب دموکرات معلم ادبیات علوم معقول و منقول در مدارس قدیم و جدید نویسنده با ذوق برای روزنامه‌های مشهد و تهران و مرد میدان مبارزه و دفاع از فرهنگ جدید و مشروطیت ایران بود. در سال ۱۲۹۸ که با آمدن آقای سید محمد سلطان العلماء فرهنگ خراسان تأسیس شد مرحوم ادیب رسماً بخدمت فرهنگ درآمد و دیرینه نگذشت که ایشان با اتفاق آقای دانش بزرگ نیا و آقای انتخاب‌الملک رام و مستشار الممالک دبیرستان دانش را تأسیس کردند که دبیرستان منحصر بفرد مشهد بود آقای ادیب ضمن داشتن سمتهای رئیس تفتیش، رئیس اوقاف و کفیل فرهنگ در آنجا هم تدریس میکرد.

مرحوم اسدی در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی دانشکده معقول و منقول را در مشهد تأسیس کرد و دروس تاریخ ادبیات و تفسیر را بمرحوم ادیب واگذار کرد در مدرسه نواب در همان موقع منطق و ادبیات و منظومه درس میداد.

در سال ۱۳۱۴ مرحوم ادیب باصفهان منتقل و مأمور تأسیس دانشکده معقول و منقول در آن شهرستان گردید، ابتدا ریاست دبیرستان صارمیه بعهدہ ایشان واگذار شد در مدرسه صدر اصفهان شوارق و در مدرسه چهارباغ علم کلام تدریس میفرمود حوزه‌های درس خارج تفسیر را در مسجد حاج میرزا هاشم تشکیل میداد.

در سال ۱۳۲۶ بتهران منتقل شد و معاونت و مشاورت فنی کتابخانه ملی بعهدہ ایشان واگذار گردید و در همین سمت از خدمت فرهنگ بازنشسته شد و از آن بی‌بعد با سمت استادی در دانشکده معقول و منقول شروع بتدریس کرد ضمناً در مدرسه سپهسالار منظومه تدریس میکرد و در مدرسه شیخ عبدالحسین حکمت و کلام تدریس مینمود. در چند سال اخیر که بواسطه شکستگی پا و ضعف مفرط قادر بحرکت نبود اغلب دانشجویان بمنزل معظم له میرفتند و از فیض محضر استاد بهره میبردند تا اینکه صبح روز یکشنبه چهارم شهریور ماه ۱۳۴۱ پس از چند سال تحمل درد و رنج و مرارت دعوت حق را لبیک گفت و بسرای ابدی شتافت.

از تألیفات و آثار مرحوم ادیب علاوه بر جزوات درسی که برای دانشجویان گفته‌اند چند کتاب و جزوه خطی است بنام سیر طبیعت ، مقدمه‌ای بر توحید مفضل ، جزوه‌ای در معراج و کتابی در منطق که باید چاپ و منتشر شود . مقالات ایشان در مجلات الکمال ، تمدن ، خرد چاپ شده . مرحوم ادیب مدیریت روزنامه عصر جدید و سر دبیری مهر منیر را نیز بعهده داشته است . در زمستان سال ۱۳۲۷ که به مشهد مشرف شد . فهرستی از کتب خطی و کمیاب آستان قدس تهیه نمود همچنین در کتابخانه ملی تهران فهرست تعدادی از کتب خطی آنجا را تهیه نمود . در فروردین ماه سال ۱۳۲۸ بر حسب درخواست شورای دبیران مشهد آقای فیوضات رئیس اداره فرهنگ خراسان که یادش بخیر باد مجلسی در خورشان ادیب برای تحلیل از خدمات فرهنگی آن مرحوم تشکیل داد .

در مراتب فصل و خصال حمیده و قدرت ایمان و حالت تسلیم و رضای این رادمرد همینقدر میتوانم عرض کنم تاکنون کسی را باین مایه و پایه ندیده بودم .

خداوند او را غریق رحمت فرماید و با اجداد طاهرینش محشور باشد .

تألیفات ایشان بشرح زیر است :

- ۱- در محاورات مربوط به انقلابات و نهضت‌های دینی در مغرب و مشرق
- ۲- ترجمه مجاوره تاگور با انیشتین
- ۳- نیازمندی انسان به منطق
- ۴- نیازمندی انسان بتمدن
- ۵- نیازمندی انسان به دیانت
- ۶- سیر طبیعت
- ۷- توضیحات و حواشی بر صحیفه سجادیه
- ۸- ترجمه شرحی بر حدیث شریف محض السلام
- ۹- رساله انتظاریه در لزوم وجود حجت در هر عصر و زمانی
- ۱۰- در بیان و شرح دوره‌های شبهات اسلامی
- ۱۱- در بیان نبوت عامه و خاصه
- ۱۲- در معنای ولایت و مراتب آن
- ۱۳- سیر تجدیدی معارف در خراسان
- ۱۴- ترجمه کتاب المرأة المسلمة تألیف محمد وجدی فرید مصری صاحب دائرة المعارف



مہتاب شب

دشت " ونک " ز ساحت جنت نشانه بود
وز چشمک ستاره کران تا کرانسه بود
وندردلم ز وجد هزاران ترانسه بود
جانانه بود و جان من اندر میانه بود
وز شور عشق در دل ما صد فسانه بود
آن همنا که در بر من عاشقانه بود
چون همدم یگانه من آن یگانه بود
در دشت بی کران زمان جاودانه بود
زیرا (رفیع) عازم دیوانه خانه بود

شب بود و ماه بود و سکوت شبانه بود
بدر منیر در وسط آسمان به نیاز
مضرب شوق بر برگ جان نغمه می فکند
مہتاب شب به زیر درختان کنار جوی
از مہتاب تاب دل از دست رفته بود
اوبود و من که جان و تن من فدای او
رویای وصل خیمه بدشت جنون کشید
غوغا و شور و مستی و دلدادگی ما
بیهوده بود صحبت دنیای عقل و دین

- ۱۵- در معنی بلا و قضا و قدر
- ۱۶- در دفع و رفع شبهات این کمونہ
- ۱۷- در باب معنی ظاهر و باطن
- ۱۸- در معنی کتاب تکوینی انسان
- ۱۹- نص الخطاب فی حفظ الاکتاب در باب عدم تحریف قرآن مجید
- ۲۰- در معرفۃ النفس
- ۲۱- در خواص سور و آیات قرآنی
- ۲۲- جبر و تفویض
- ۲۳- فہرست سیصد جلد از نسخ خطی کتابخانہ ملی
- ۲۴- فہرست کتب خطی و کیمیاب کتابخانہ آستان قدس رضوی

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

۱۱

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

۱- ابوسعید ابوالخیر- پیر طریقت و مقتدای اولیاء و اصفیای همه روزگاران - چنانکه در رساله صخویه ابوعلی سینا مندرج و عین القضاة در تمهیدات خود از متن عربی آن نقل کرده است^۱، به شیخ المشائین ابوعلی می نویسد: "دلنی علی الدلیل، فقال الرئيس ابوعلی فی الرسالة علی طریق الجواب: الدخول فی الکفر الحقیقی و الخروج من الاسلام المجازی و غیر حقیقی. یعنی: مرا براهیا رهبری دلالت کن، پسر رئیس الفلاسفه ابوعلی در نامه بطریق پاسخ نوشت: داخل شدم. در کفر حقیقی و خارج شدم از اسلام مجازی و غیر حقیقی سپس بدنباله سؤال و جواب بنقل از "مصابیح" بوسعید می نویسد: "اوصلتني هذه الکلماتالی مالا اوصلنی الیه عمر مائه الف سنه من العباده" یعنی: این سخنان، مرا رساندند آنچه که عمر صد هزار ساله از عبادت نمیرساند، و عین القضاة پس از نقل این عبارت از بوسعید می نویسد: "اما من می گویم که شیخ ابوسعید هنوز این کلمات را نچشیده بود، اگر چشیده بودی، همچنانکه ابوعلی و دیگران، که مطعون بیگانگان آمدند، او نیز مطعون و سنگسار بودی در میان خلق، اما صد هزار جان این مدعی فدای آن شخص باد که چه پرده دردی کرده است و چه نشان داده است راه، بی راهی را". پس از درک عبارت ابوسعید سنگین ترین سخن نابغه همدانی اینست که می گوید: شیخ ابوسعید هنوز این کلمات نچشیده بود، چه رسد بجویدن و هضم کردن. مردی که خلاف تصورات عامه متصوفه ابوعلی سینا را بر ابوسعید بمقدار بیش از طاقت ادراک برتر و مقام او را بالاتر میداند،

بطور مسلم در طائفه منصوفه منفور تلقی می شود . و بقول آقای دشتی شیخ عطار در تذکره خود و برخی از رجال نویسان و تذکره پردازان محض عناد ، نامی از او نمی برد .

۲- این هوشمند یگانه که سخنان و عقاید او از حوصله ادراک روزگاران افزون است . در آخرین صفحه تمهیدات می نویسد که شیخ ابوعلی آملی ، گفت : امشب آدینه نهم ماه رجب - حضرت مصطفی ص را خواب دیدم که تو عین القضاة و من ، در خدمت او میرفتیم ، آنحضرت از تو پرسید که این کتاب تمهیدات - را بمن بنمای و در آستین من نه ، و تو - یعنی عین القضاة - کتاب تمهیدات را با آستین او نهاده ای ، گفت : " ای عین القضاة بیش از این اسرار بر صحرانمنه " من نیز قبول کردم و از گفتن این ساعت دست برداشتم ، باش تا بعالم من رسی که زحمت بشریت در میان نباشد که خود با تو بگویم آنچه گفتنی باشد .

اظهار این سخنان و ابراز چنین عقایدی ، چه جای فقیهان و محدثان و مفسران ظاهر ، که بزرگان صوفیه و متکلمان را نیز بر او میثوراند و در نتیجه قتلی دلخواه او ولی جانگداز را ببار می آورد .

۳- بعقیده عین القضاة علم الهی نامتناهی است و تغییر در جزئیات موجب حدود تغییر در علم ایشان است نه تغییر علم واجب الوجود بجزئیات ، و عقل استطاعت ادراک علم ازلی و غنایی ذات الهی را ندارد ، و فقط در غایت توانایی می تواند بناتوانی خود از ادراک علم باری پی برد ، و دیده باطن که از آن به بصیرت تعبیر کرده است ، می تواند بطوری به ما وراء عقل دست یابد و فرق میان عالم و عارف در اینست که عالم از ادراک حق ، لذت فهم و درک معلوم را می برد در صورتیکه عارف با دراک جمال حق التذاذ یافته و شوقی بس بزرگ در وجودش راه می یابد . بدیهی است برخی از عقائد کلامیه و نظرات حکیمانۀ عین القضاة پس از او در تحقیقات دقیقه حکماء و بویژه متألهان و عارفان اسرار قرآنی ، کاملتر و بنحو فاضلانۀ تری اظهار شده است ، اما هیچ کس باینهمه دقائق و ژرفنایهای باریک و گذرگاههای ادراک باندازه نابغه همدانی دست نیافته است ، زیرا دقت در لطافت معارف و آیات و احادیث و تأویل و رسوخ در عمق آنها ، بسی با تمهید مقدمات منطقی و استخراج قواعد عقلی که اصول عقائد و معارف اسلامی را بتوان بر اساس آنها پایه نهاد و کاخهایی پرشکوه بر آن پایه ها ساخت ، فرق دارد ، بدون اینکه این سخن قاذح مقام و فرود آورشان تمهیدگران حکمت باشد . کار حکماء بزرگ اسلامی تنها اثبات بمنکر یا تفهیم بخالی الذهن و یارد و نفی عقیده حکیمی دیگر نبوده ، بلکه آنان را در همه اعتقادات الهی سخنانی پر بار و باوقاعده عقل و ، بکفایت و محکم است ، و علاوه بر الهیات ، جهان بینی وسیع و معرفت استدلالی در مباحث طبیعیات و نفس و سیاست اجتماع و اخلاق داشته اند ، که سزاوار است دانشمندان فحل جهانی ، به بررسی در آثار و کتب آنان برخیزند ، شاید دامنی از

این گلستان پر گل کنند و برای تطهیر مشام جوانان و ملت خود بارمغان برند .

باری ، با اینکه کمی از بسیار وجبه‌های از خروارها سخن‌درموردافکار و اندیشه‌های عین القضاة از سواد خاطر به بیاض نیامده است ، بتناسب طعنی که آقای دشتی به عبارت : " توجیهات علیلانه " بر نایغه همدان وارد آورده است ، بناچار قسمتی از نامه‌های راکه مرحوم سیدمدفق ، معلم ثالث - میر داماد - در پاسخ مولی عبدالله شوشتری شاگرد مقدس اردبیلی در مشاخره‌ای علمی نوشته است از صفحه ۳۶۷ کتاب روضات الجنات خوانساری از زبان حال عین القضاة با آقای دشتی نقل می‌کنم ، با این تفاوت که طرف مشاخره میرداماد ، مدرس عالیقدر اصفهان کسی است که صاحب شرح قواعد در فقه و حاشیه‌ای بقول صاحب روضات چندین هزار سطر بر الفیه و شرح بر ارشاد علامه و چندین کتب و رسالات معتبره دیگر است ، ولی طاعن نایغه‌سترکو و بارع همدان ، آقای دشتی صاحب کتاب در دیار صوفیان ! :

" عزیزمن ، جواب است این ، نه جنگ است کلوخ انداز را ، پاداش سنگ است "

رحم‌الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره ، نهایت مرتبه بی حیایی است که نفوس معطله و هویات هیولانیه در برابر عقول مقدسه و جواهر فادسه بلاف و گزاف و دعوی بی معنی برخیزند ، اینقدر شعور باید داشت که سخن من فهمیدن هنر است نه با من جدال کردن و بحث نام نهادن ، چه معین است که ادراک مراتب عالیه و بلوغ بمطالب دقیقه کار هر قاصر المدرکی و پیشه‌رقلیل البضاعتی نیست ، فلماحاله مجادله با من در مقامات علمیه ، از بابت قصور طبیعت خواهد بود ، نه از باب دقت طبع ، مشتئی خفاش همت که احساس محسوسات را ، عرش‌المعرفت دانش پندارند و اقصى الکمال هنر شمرند . باز مره ملکوتیین که مسیر آفتاب تعلقشان بر مدارات انوار عالم قدسی باشد لاف تکافؤ زنند و دعوی مخاصمت کنند الخ "

اما در مورد سخن عین القضاة عبارت : " ای درینا ذنب ابلیس ، عشق او آمد با خدا ، و ذنب مصطفی عشق خدا آمد با او الخ " که آقای دشتی آنرا تب آلود و توجیه علیلانه دانسته ، برای اثبات صحت آن باید دانست که فرمان سجده بآدم و اباء و استکبار ابلیس از آن ، بعنوان سجده تعظیم و تکریم آدم بوده است نه سجده عبودیت ، و چون ابلیس عاشق بذات باربتعالی بود و جز او را عاشقانه نمی‌پرستید بعنوان عبودیت آدم را سجده نکرد و مرتکب گناه شد . چنانکه ظریفی سروده است :

هدیث بوالعجبی ، دوش ژنده پوشی گفت که در مراتب توحید ، همچو شیطان باش چنانکه ملائکه دیگر ، با وقوف بدین معنی با سجده آدم قبول فرمان کردند و استکبار ابلیس بر اثر عدم وقوف بمعنی خطایی : " و اذقلنا للملائکه اسجد و الادم فسجدوا " بود و بدین جهت رانده گشت .

اما ذنب مصطفی ، عشق خدا آمد با او ، دارای توجیهی حکیمانه و عقلی است ،

زیرا : پیغمبر ص که عقل اول و نخستین صادر متعین از مخلوقات و ماهیات امکانیه است ، از حیث وجود امکانی فقیر است و ذنب او ذنب امکانی است که مساوق و ملازم با فقر ذاتی است ، نسبت بواجب الوجود که ذات احدیت صرفه و غنی بالذات می باشد ، پس جا دارد که این بیت برای تفهیم مدعا ، زبان حال پیغمبر اسلام ص باشد ، که در کمال وجود امکانی ، در برابر حضرت غیب المصون و نبویه المطلقة الاحدیه فقر و ذنب وجودی بمعنی حاق کلمه دارد و غفران ذنب او هم از تقدم و تاخر جز این نیست :

واذ قلت ما ذنبت ، فقلت مجيبه : وجودک ذنب ، لایقاس به ذنب

یعنی : و هنگامیکه گفتم گناهی نکرده ام ، پس در پاسخ گفت : ، وجود تو گناهی است که هیچ گناهی با آن مقایسه نمیشود . پس در حسنات و سیئات موحدان منقطع از ما سوی که خاتم آنان پیغمبر اسلام ص است باید گفت که حسنه هر وجود عالی برای وجود اعلی سیئه میباشد که وجود اعلی باید از آن استغفار کند چنانکه سیئه و گناه هر وجود اعلی حسنه وجود عالی است و از این حیث است که گفته اند :

حسنات الابرار سیئات المقربین . پس سخن عین القضاة درست و درک آقای دشتی

ادامه دارد

قاصر از آن است .

می آمد و حکم صادر میکرد ماهانه با و پانزده هزار تومان بدهند . بعد از چندی که دلتنگ میشد میگفت تمام پولها را باید پس بدهد . مکرر از این احکام صادر میکرد و ماکه اداری بودیم اگر اعتراض میکردیم دلتنگ میشد و اگر هم نمی گفتیم ممکن بود مسئول واقع شویم و چون مورد محبت اعلیحضرت رضا شاه بود مسلما " چوبش سر ما میخورد . اهل منطق و سیاست نبود مکرر جلوی اشخاص و حتی وزرا میگفت ما وزارتخانه بین المللی هستیم چون من روس فیل هستم ، گلشایان ژرمانوفیل ، دکتر امینی آنگلو فیل . بمناسبت اینکه مذاکرات با روسها را خودش میکرد مذاکرات با آلمانها با من بود و مذاکرات با انگلیسها با دکتر امینی . در هر صورت خدایش بیامزاد . (ادامه دارد) .



دکتر قاسم غنی

خلاصه صریحا باید بگویم امیر خسروی مردی بود بی اطلاع ، سواد فارسی و حتی فرانسه اش هم کم بود ولی بسیار نظر بلند و با اراده بود و میل داشت کارهای بزرگ انجام دهد ولی سوادش را نداشت بسیار لجوج بود و خود رأی بقول فرنگیها Notion (نویسن) عدد نداشت . یک مرتبه از یک عضو خوشش